

روز ۱۴ دی ۱۳۴۷ شاه در دهلی‌نو اعلام کرد: اگر اهالی بحرین نمی‌خواهند به ایران ملحق شوند، ایران خواسته آنان را چنانچه مورد قبول سازمان ملل قرار گیرد، می‌پذیرد.

■ **سابقه تاریخی مالکیت ایران بر بحرین**

بحرین در دوران سلسله هخامنشی به تصرف ایسران درآمد. در زمان اشکانیان عرب‌ها در حجاز، یادیه، مکه و یمن سکونت داشتند آن دسته که در حجاز و یادیه بودند به سبب قحطی به بحرین که در حاکمیت ایران بود رفتند. این در حالی است که مؤلف اعلاق‌النفسیه در شرح خلیج فارس، بحرین را سرزمینی عربی می‌شمارد و چنین می‌نویسد: «در قسمت غربی آن (خلیج‌فارس) بلاد عرب یعنی بحرین، عمان و مسقط و سُفَطره قرار گرفته… در دوره ساسانیان رقابت بین حاکمان عرب ساحل جنوبی خلیج‌فارس و فرمانروایان ساسانی بر سر مجمع‌الجزایر بحرین شدت گرفت، زیرا آن مجمع‌الجزایر در ارتباط دریایی بین خاورمیانه و هند و مصر نقش مهمی داشت. اردشیر پس از آنکه شاه موصل را کشت، به عمان، بحرین و یمامه رفت تا سَنطَرُق (پادشاه بحرین) به جنگ او آمد و در جنگ با اردشیر کشته شد و اردشیر، بحرین را ویران کرد.وی شهر فوران اردشیر را در بحرین ساخت. با به قدرت رسیدن شاپور دوم بسیاری از عرب‌های ساکن نواحی بحرین با کلامه به طمع تصرف ایران حمله کردند شاپور، ششخصا با نیروی دریایی در خلیج‌فارس با مهاجمان جنگید و آنان را مغلوب کرد. با به قدرت رسیدن انوشیروان، وی کشور را به ۴ بخش تقسیم کرد و هر قسمت آن را به یکی از افراد مورد اعتماد خود سپرد. یک بخش خراسان و سیستان و کرمان بود، بخش دوم اصفهان و قم و ناحیه جبل و آذربایجان و ارمنستان بود، بخش سوم فارس و اهواز تا بحرین و بخش چهارم عراق تا مرز کشور روم. در این دوره حاکمیت ایران بر مناطق جنوبی خلیج‌فارس و بویژه بحرین توسط مرزبانان اعمال می‌شد که از طرف شاهان ساسانی منصوب می‌شدند. تسلط ایران بر بحرین تا پایان حکومت ساسانیان ادامه داشت و از مراکز مهم بازرگانی خلیج‌فارس محسوب می‌شد. با ورود اسلام به ایران، عمر بن خطاب، عثمان بن ابی‌العاص را به فرمانداری بحرین انتخاب کرد. پس از آنکه مردم کوفه به اطاعت از عبدالله بن زبیر در آمدند، وی کارگزارانی به یمن، عمان و بحرین فرستاد و جز شام و مصر که در اختیار مروان بود بقیه تسلیم این‌زبیر شدند. در دوران دیلمه و آل‌بویه، بحرین تحت حاکمیت این دو سلسله بود و پس از دیلمیان، سلجوقیان بر بحرین دست یافتند. در دوره حکومت اوگتای قاآن و با ورود مغول‌ها به ایران، جزایر قیس و بحرین و قطیف فتح شده و از مناطق تحت نفوذ آنان شمرده می‌شد. مؤلف کتاب جغرافیای نزه‌القلوب و از معاصران مغول می‌نویسد: «در این بحر جزایر بسیار است و آنچه مشهور و از حساب ملک ایران شمارند و مردمنشین؛ هرمز و قیس و بحرین و خَراک و… است.» به دلیل اهمیت اقتصادی این ناحیه دئالمیای حکام محلی آل‌اینجو و آل‌مظفر راگیری و اختلاف وجود داشت. در عهد حکومت سفلور شاه، جزایر خلیج‌فارس و از جمله بحرین به تصرف پسرش تورانشاه درآمد و بدین ترتیب از تابعیت امرای آق‌قویونلو خارج شد. از این زمان این مناطق در دست فرزندان سفلور شاه اداره می‌شد تا اینکه بر تغالی‌ها بر جزایر و سواحل خلیج‌فارس تسلط پیدا کردند. هم‌زمان با ظهور صفویه در ایران، بر تغالی‌ها که به دنبال ثروت بودند، با ورود به خلیج‌فارس و جزایر ایران و تصرف هرمز به عنوان یکی از مهم‌ترین مراکز اقتصادی جنوب کشور، با حاکمان محلی جنوب به مبارزه برخاستند. در هنگام حمله آلیو کرک بر تغالی حکومت هرمز در دست مردی به نام خواجه عطا بود که از غلامان بتنگالی توران‌شاه حاکم هرمز بود که با عنوان نایب‌السلطنه و همه‌کاره هرمز سال ۲ ه‍.ز هجری و هدایای دیگر به دربار شاه اسماعیل صفوی می‌فرستاد. هر چند آنها توانستند پناهنر و جزایر ایران را فتح کنند اما هر بحرین مسلط نشدند و تنها توانستند در برخی نواحی مهم مانند بحرین و قطیف و صحرار دست به تالسیس تجارتخانه بزنند. ظاهرا سال ۹۴۷ هجری بحرین به تصرف نیروهای عثمانی در آمده بود، زیرا در این سال سفیری از ایران برای ملاقات با نایب‌السلطنه پرتغال در گوآا فرستاده شده بود تا از او برای بازپس‌گیری صصره و بحرین از دست عمال عثمانی استمداد کند. از وقایع مهم سال ۱۰۲۰ هجری برابر با ۱۶۰۲ میلادی قیام مردم بحرین در برابر بر تغالی‌ها بود. این حرکت اساس فرمانروایی بر تغالی‌ها را در خلیج‌فارس متزلزل کرد. حکمران جدید بحرین، رئیس رکن‌الدین مسعود که توانایی و زورگویی‌های بر تغالی‌ها را در خلیج‌فارس و سواحل آن می‌دید، به فکر افتاد تا بحرین را از سلطه بر تغالی‌ها برهاند و به همین منظور با یاری مردم و در خواست کمک از یکی از متنفذان فارس به نام خلیج‌معین‌الدین‌فالی به این اقدام دست زد.خواجه معین‌الدین نیز از الهوردی‌خان کتلی فارس درخواست کمک کرد.ولی فارس به عنوان کمک به رکن‌الدین ولی در باطن به قصد تصرف بحرین سربازان خود را در اختیار خواجه معین‌الدین گذاشت. خواجه معین‌الدین به همراه سربازان و افراد محلی قاو و اسیر و مردودشت به بحرین حمله کرده و آن را متصرف شد و حتی رکن‌الدین مسعود را کشتند. سال ۱۰۱۱ هجری برابر با ۱۶۰۳ میلادی نمایندگان از سوی دربار اسپانیا که در فکر تصرف جزایر و مناطق در جنوب ایران بودند، به ایران آمدند اما سرسختی شاه عباس و قاطعیت او تلاش نمایندگان اسپانیا را ناکام گذاشت. سال ۱۰۲۷ هجری نیز مجددا دولت پرتغال خوستار بندر گمبرون و بحرین شد تا متقابلا کشتی‌های پرتغالی را ه تجارت دریای دولت عثمانی را در دریای سرخ ببینند اما باز شاه عباس صریحا جواب داد گمبرون در خاک ایران و متعلق به کشور ایران است و بحرین را هم که خراجگذار پادشاه ایران بود گرفته و به هیچ‌چیز نمی‌نخواهد داد. اوخر قرن ۱۷ میلادی و در زمان شاه سفی‌اخرین تالش‌های بر تغالی‌ها برای گرفتن امتیاز از ایران انجام شد. آنها از دولت ایران بندر کنگ در شمال شرقی بندر لنگه را جهت دایر کردن قلعه و دارالتجاره و همچنین نیمی از عایدات صید مروارید در بحرین را در مقابل دست کشیدن از تمام دهلوی پیشین خود نسبت به جزایر و سواحل خلیج‌فارس خواستار شدند. این امر با رقابت شدید هلندی‌ها و انگلیسی‌ها در خلیج‌فارس همراه شد. شاید بتوان گفت از همین زمان انگلیسی‌ها تالش کردن با موجه جلوه دادن فعالیت‌های خود، در خلیج‌فارس و ایران نفوذ کسب کردند. اگر چه ابتدا حاکمان صفوی نظر مساعدی به انگلیسی‌ها نداشتند اما از دوره شاه عباس و به کمک «اربرت شرلی» نمایندگان کمپانی انگلیسی هند شرقی به ایران آمده و برای نخستین‌بار توانستند ۳ فرمان از شاه عباس مبنی بر کمک و مساعدت حاکمان جنوب کشور به کشتی‌های و حاکم آن ناحیه را دستگیر کند.اما مرگ آقامحمدخان امیراجرای این تصمیم شد. سال ۱۷۹۸ م. انگلیسی‌ها علیه فرانسه قراردادی را با سید سلطان معتقد کردند.از این‌زمان به بعد امام مسقط باال خلیفه دشمنی ورزیده و در صدد بر آمد آل خلیفه را از بحرین بیرون کند. سیاست دولت ایران در این زمان جلوگیری از تسلط هر قدرتی در بحرین بود. انگلیس تلاش داشت با افزایش اختلاف منطقه‌ای به توسعه‌طلبی خود بپردازد از این رو امام مسقط را تشویق به لشکر کشی به قشم و هرمز کرد. در ۱۸۰۱ نماینده انگلیسی سر جان مالکوم علاقه‌زادی به تملک یک جزیره در خلیج‌فارس نشان داد و تلاش داشت فتحعلی‌شاه را به واگذاری این جزیره به انگلستان تشویق کند، هر چند تلاش او موفقیتی



نقش استعمار انگلیس در جدایی بحرین از ایران

دختری که شوهر دادند!

- دکتر قربانعلی کنارودی

به دنبال نداشتن اما وی مسأله تصرف جزیره خراک را از مد نظر قرار داد و تصور می‌کرد خراک از موقعیت بهتری برخوردار است. سال ۱۸۰۱م بحرین مورد حمله امام مسقط قرار گرفت و اشغال شد اما سال ۱۸۰۲م بار دیگر شیخ بحرین به این سرزمین مسلط شد و نماینده امام مسقط با اخراج کرد. از این پس بحرین چندین بار مورد حمله امام مسقط قرار گرفت اما چون شیخ بحرین خود را تابع دولت ایران می‌دانست، دولت ایران کمک رانده‌ای برای تصرف بحرین به امام مسقط نمی‌کرد. قدرت روزافزون وهلی‌های وابسته به انگلیس در بحرین و سواحل خلیج‌فارس که موجب عدم رضایت دولت ایران و دشمنی امام مسقط بود، سبب حوادث بسیاری در خلیج‌فارس شد به طوری که سال ۱۸۱۷م امام مسقط نماینده‌ای به نام شیخ علی را به دربار ایران فرستاد و تلاش کرد این مطلب را در ذهن درباریان ایران القا کند که انگلستان خیال تصرف بحرین را دارد و از دربار ایران تقاضای کمک کرد تا به فعالیت وهلی‌ها که غیرمستقیم مورد حمایت انگلیس بودند پایان دهد. در این زمان چون هنوز انگلستان نظر قطعی نسبت به بحرین اتخاذ نکرده بود، اظهارات امام مسقط زیاد مورد توجه قرار نگرفت اما از آنجا که نفوذ وهلی‌ها برای فتحعلی‌شاه‌نگران‌کننده‌بود،فرمانی برای سیدسعید(امام مسقط) صادر و در آن اظهار علاقه کرد که اهالی بحرین را از تجاوز دشمن دین (وهلی‌ها) رها کند و محمد علی قاجار را نیز به فرماندهی قوایی که قرار بود ولی فارس در اختیار امام مسقط قرار دهد انتخاب کرد. اما این وضعیت در اداره بحرین تغییری ایجاد نکرد. از سال ۱۸۱۸م

مصری‌ها در الاحساء (بحرین) به مبارزه با وهلی‌های وابسته به انگلیس پرداخته و چون معلوم شد شیخ بحرین به زندان دریايي – قاسمی‌ها- کمک می‌کند، به همین سبب در مکانبات بندر مسقط و در دست اقدام سر کوب زندان دریایی و اعزام قواو تهیه پایگاه در خلیج‌فارس، نام بحرین نیز به میان آمد و تعیین تکلیف این جزیره از حیث منابع انگلیس مورد توجه قرار گرفت. این مطلب بهانه بسیار خوبی برای دخالت در خلیج‌فارس به دست انگلیس داد.بویژه آنکه فعالیت آنها خطوط ارتباطی و تجاری انگلیس در شرق را به خطر می‌انداخت.سیاست انگلیس از این زمان درباره بحرین در حال شکل گرفتن بود. به طوری که بعضی از اشخاص انگلیسی هند از سال ۱۸۱۸م به بعد رسماً طرفدار فکر واگذاری بحرین به امام مسقط بودند. امام مسقط در این زمان برای سیادت بر بحرین نقش دوجانبه‌ای در مقابل ایران و انگلیس بازی کرد. سال ۸۱۹م کاپیتان پروس، فرامنده نلوگان انگلیس در خلیج‌فارس، قراردادی با والی فارس حسنعلی میرزا فرمافرما امضا کرد و طی این قرارداد حفظ امنیت خلیج‌فارس و بحرین به انگلیس واگذار شد. دولت انگلیس در این زمان به منظور سر کوب زندان دریایی به خلیج‌فارس لشکر کشی کرد و عملیات جنگی به وسیله ژنرال آگوست شامل تمام مناطقی که زندان دریایی در آن فعالیت داشتندت آغاز شد. برخی پژوهشگران اقدامات انگلیس در این زمینه را مورد تحسین قرار داده‌اند. بعد از سرکوب زندان دریایی قراردادی به نام قرارداد عمومی صلح بین فرمانده انگلیسی و رؤسای زندان دریایی در ۸ ژانویه ۱۸۲۰/۱۸۲۰ ش منعقد شد که بعدها غالب رؤسای اعراب ساحلی از جمله شیخ بحرین ۱۵ مارس ۱۸۲۰ به قرارداد مذکور ملحق شدند. در تاریخ بحرین این نخستین‌باری بود که انگلیس با این کشور بر سر مسأله زندان دریایی وارد ارتباط شد، این امر مقدمه‌ای در تحت‌الحماگیی بحرین از سوی انگلیس بود. موافقتنامه دوجانبه انگلیس با بحرین حاوی ۵ ماده بود که در واقع مفاد قرارداد صلح عمومی را تصریح و تأیید می‌کرد. به موجب ماده یک شیوخ بحرین متعهد شده‌بودند اجازه ندهند به بحرین و جزایر وابسته به آن کلاهی که به وسیله زندان دریایی یا غارت به دست آمده شده به فروش برسند، در ماده ۲ تحویل سربازانی هندی به انگلستان مطرح شده بود و در ماده ۳ مفاد قرارداد عمومی صلح تأیید شده بود. در همین سال ایران شروع به تدارک برای اعزام نیرو به بحرین کرد و برای عبور از خلیج‌فارس از مقامات انگلیس و امام مسقط در خواست کرد چند فروند کشتی در اختیارش قرار دهند.اما انگلستان با اتخاذ روش دوگانه‌ای یک بار برای جلب رضایت شیخ حاکم، در سال ۱۸۲۰م ادعای مالکیت ایران بر بحرین را رد می‌کند و ۲ سال بعد با عقد موافقتنامه‌ای با انگلستان فارس، از سوی نماینده انگلستان در بوشهر حق مالکیت ایران بر بحرین مورد تأیید قرار می‌گیرد. از سال ۱۸۲۰ به بعد، انگلیس با تکیه بر نیروی دریایی خود، در صدد بود به عنوان مبارزه با برده‌داری، سیادت دریایی خود را در جهان گسترش دهد. این اقدام انگلیس بیشتر جنبه سیاسی داشت- در حدود سال‌های دهه ۱۸۴۰ م به دلیل تلاش‌های نماینده انگلیسی مقیم در بوشهر و بوشهر و انگلیسی در خلیج‌فارس فعالیت زندان دریایی بشدت تنزل یافت. ۲۰ دسامبر ۱۸۶۱ انگلیس با کشورهای اروپایی چون فرانسه، روسیه، اتریش و پروس قراردادی را منعقد و در آن



از دولت ایران درخواست کرد ورود و خروج بردگان را از خلیج‌فارس و دریای عمان ممنوع کند.اما از آنجا که محمد شاه این موضوع را وسیله‌ای برای اعمال نفوذ انگلیس در ایران می‌دید، مخالفت علمای دینی را بهانه قرار داده و از پذیرفتن این در خواست امتناع کرد. بعدها در سال ۱۸۴۳/۱۲۲۲ انگلیسی‌ها شیخ‌نشین‌ها و رهبران قبایل را که در سال ۱۸۲۰/۱۱۹۸ «قرارداد اساسی» را امضا کرده بودند، وادار کردند سندن دیگری را به نام «موافقتنامه در جهت قطع عملیات نظامی در دریا» امضا کنند که منظور از آن متوقف کردن جنبش‌های ضد انگلیسی در خلیج‌فارس بود. به دنبال آن انگلیسی‌ها جزایر سقطری، کوریا موریا و مسیرا را تصرف کردند. سال ۱۸۴۷ م شیخ بحرین به منظور جلوگیری از تجارت برده معاهده‌ای با انگلیسی‌ها بست و اندکی بعد مأموران انگلیسی در دولت خود پیشقدم شدند بحرین را تحت‌الحمایه انگلیس قرار دهد. اما این پیشنهاد رد شد. مخالفت انگلستان با ادعای ایران بر سر بحرین تا زمان حکومت ناصرالدین شاه ادامه داشت و دولت انگلیس تمام فعالیت‌های دولت ایسران در خلیج‌فارس را مداخلت مصالح انگلیس در بحرین می‌دانست و نیروی دریایی ایران را سبب آشوب در این ناحیه تلقی می‌کرد. سال ۱۸۵۱ دولت انگلیس که قبلاً نیز از قبول تقاضای ایران درباره فروش چند کشتی کوچک جنگی برای محافظت از سواحل جنوبی ایران خودداری کرده بود، این بار نیز صراحتاً به مخالفت با تأسیس نیروی دریایی ایران در خلیج‌فارس پرداخت و ناصرالدین شاه قاجار که تصمیم به خرید چند کشتی جدید از آلمان و استخدام ملوانان آلمانی داشت، به دلیل فشارهای شدید مقامات انگلیسی، ناچار شد با لغو سفارش خرید و خاتمه خدمت ملوانان آلمانی، مجوز صدور بازرسی کشتی‌های ایرانی را از سوی نلوگان انگلیسی صادر کند. در شرط این کار را حضور و نظارت یک مأمور ایرانی در عرشه ناو انگلیسی قرار دهد. این مسأله‌نفوذ انگلیس در خلیج‌فارس را افزایش داد به طوری که انگلیسی‌ها به صورت دائم ناوگانی در بحرین مستقر کردند. تلاش‌های امیر کبیر برای اعمال حاکمیت ایران بر بحرین، باشهادت‌وی ناتمام‌ماند. تحت‌الحماگی رسمی بحرین به دنبال ادعاهای سیاسی ایران و عثمانی بر بحرین صورت تحقق به خود گرفت. ۳۱ مه ۱۸۶۱ قراردادی بین شیخ محمدبن خلیفه (شیخ بحرین) و «فلیکس جونز» نماینده سیاسی انگلستان بسته‌شد که به موجب آن مجمع‌الجزایر بحرین رسماً تحت‌الحمایه انگلیس شد. به موجب این قرارداد شیخ بحرین اولاً صحت و اعتبار تمام معاهدات سابق را پذیرفت و ثانیاً وعده داد به شرط حمایت انگلیس در مسائل خارجی بحرین، از جنگ و زدنی در دریا و تجارت برده خودداری کند و در مرافعات سیاسی خود با هر قدرتی حکمیت انگلیس را بپذیرد و به انگلیسی‌ها اجازه فعالیت تجاری آزاد در بحرین را بدهد. به دنبال همین قرارداد بود که به محض اینکه عثمانی در ۱۸۷۱ به فکر تصرف بحرین افتاد، از حمایت انگلیس برخوردار شد. دولت انگلیس در برابر اعتراض ایران به مفاد این قرارداد حضور زندان دریایی و برقراری امنیت در خلیج‌فارس را بهانه کرد و در تسلط خود بر منطقه ادامه داد و ۵ کنسولگری در مسقط، کویت، بحرین، بوشهر و بندرعباس ایجاد کرد که در برابر، ایران از خواسته‌های مطمع انگلیس حمایت کند. سال ۱۸۸۰م، شیخ عبسی حاکم بحرین ضمن عقد معاهده‌ای با انگلیس متعهد شد بدون نظر انگلیس هیچ قرارداد با دولتی دیگر منعقد نکند و تنها به دولت انگلیس اجازه دایر کردن کنسولگری و مخزن زغال سنگ دهد. در همین سال‌ها بود که تجارت اسلحه‌برای قبایل سرکنش ایران و عشایر افغانستان، جایگزین مسأله برده شد و از این موضوع سبب شد منافع مشترک ایران و انگلیس به خطر افتد. بخشی از این صلاح‌ها بین عشایر

داخلی عمان توزیع می‌شد و قسمت اعظم آن به بحرین، قطر و کویت فرستاده می‌شد و بخشی هم وارد خاک ایران و عثمانی می‌شد لذا سال ۱۹۰۰ م نماینده سیاسی انگلیس به منظور مبارزه با قاچاق اسلحه در بوشهر مقیم شد و بدون هیچ اعتراضی به فعالیت خود ادامه داد. سال ۱۹۰۶م انگلیس ضمن عقد پیمانی با حاکم بحرین، این کشور را به قیمومت خود در همین سال دولت ایران یادداشت شدیدالطحنی را توسط برخی پژوهشگران «تعاقد قرارداد جده» بین انگلیس و امیر حجاز را دلیل این ادعای ایران دانسته‌اند، چرا که طبق این قرارداد ابن‌سعود پذیرفت بحرین تحت‌الحمایه انگلیس باشد و اقدام ایران در واقع اعتراضی به این موضوع بود. در حقیقت ایران قرارداد مذکور را مغایر با حق حاکمیت خود بر بحرین و تمامیت ارضی خود می‌دانست. در اعتراض به این قرارداد و در همین سال دولت ایران یادداشت شدیدالطحنی را توسط وزیر امور خارجه خود، برای رابرت کلايو (وزیرمختار انگلیس در تهران) ارسال کرد و بر حاکمیت مطلق ایران بر بحرین تأکید کرد و ضمن آن، رونوشتی از این اعتراض برای جامعه ملل فرستاده شد اما وزیر خارجه انگلیس یکسال بعد طی یادداشتی به جامعه ملل اعتراض ایران را بی‌اساس دانست و عنوان کرد بحرین کشور مستقلی است که مشترک‌کات جغرافیایی و نژادی با ایران ندارد. در زمان حکومت رضا شاه زمانی که در سال‌های ۱۹۳۰ و ۱۹۳۳ م شیخ بحرین، اعطای امتیاز استخراج نفت را به شرکتهای انگلیسی و آمریکایی واگذار کرد، ایران مجدداً به این اقدام اعتراض شدیدی کرد که البته این اعتراض نیز بیشتر در حد یک اعتراض دیپلماتیک بود و از آن فراتر نرفت. گزارش‌های محرمانه و همچنین شکایات چندی از اتباع ایرانی ساکن در بحرین از ورود غیر قانونی انگلیسی به جزایر جنوبی ایران گرفته تا دخالت در امور بحرین و جمع‌آوری شیوخ منطقه و مذاکره با آنها در جهت ایجاد امارت‌های مستقل و قذغن کردن تدریس زبان پارسی در مدارس بحرین، در سال‌های ۱۳۰۸ تا ۱۳۱۲ شمسی موجود است که موید این نکته است که تلاشی جدی جهت حفظ این بخش از کشور صورت نگرفت. در زمان حکومت محمدرضا شاه، نخست‌وزیر احمد قیوم در سال ۱۹۴۷م/۱۳۲۶ ش از سوی مجلس برای بگیری مجدد مسأله حاکمیت ایران بر بحرین تفشل قرار گرفت. مجلس ایران از نخست‌وزیر و روزنامه‌ها می‌خواست درباره حق حاکمیت ایران بسر بحرین اقدام عاجل‌تری کنند. یکسال بعد وزیر امور خارجه ایران اظهار کرد ایران تمام قراردادهای بحرین با دولت‌های دیگر را رد می‌کند، چرا که حق حاکمیت ایران در این قراردادها نادیده گرفته شده است. به دنبال این مطلب ایران به سازمان ملل شکایت کرد و جایزه کلاتی برای کسی در نظر گرفتند که بتواند حاکمیت ایران بر بحرین را ثابت کند. سال ۱۹۶۷م/۱۳۴۶ ش انگلیس که نظر داشت به دولت‌های خلیج‌فارس استقلال بدهد، مسأله بحرین دوباره در صدر مسائل سیاسی قرار گرفت. اگر چه ادعای ایران نسبت به مالکیت بحرین تا سال ۱۹۷۱ م / ۱۳۴۹ ش همچنان ادامه داشت اما در این سال ایران پذیرفت درباره سرنوشت بحرین همه‌پرسی به عمل آید و به بهانه همه‌پرسی این قسمت از خاک ایران از کشور جدا شد. شاید به‌زم‌برخی افراد، محمدرضا پهلوی خوبی از بهای کثرت عاوری و جنگ‌های طولانی مدت بر سر بحرین واقف بود. در این مدت بین ایران و سفیر انگلیس بر سر بحرین ملاقات‌هایی نیز شکل گرفت. غلم در بخشی از خاطرات خود به موضوع رفت‌وآمد بحرین و برخورد اوتانت، دبیرکل سازمان ملل با این موضوع اشاره می‌کند. تالش‌های ایران کمافی‌السابق در همین حد ملاقات‌ها و مذاکرات بی نتیجه باقی ماند و در نتیجه پس از اجرای همه‌پرسی، بحرین مستقل اعلام شد و محمدرضا شاه قبول این مسأله را نشانی از سیاست صلح‌جویانه و مسالمت‌آمیز خود تلقی کرد(اگر چه از اینکه آیندگان به خاطر مسأله بحرین او را خائن بخوانند همواره بیم داشت!

نتیجه

یکی از مسائل تنش‌زا بین ایران و انگلیس در قرن نوزدهم میلادی اختلاف بر سر حاکمیت بحرین بود. آنچه از لابه‌لای منابع تاریخی استنباط می‌شود، حاکمیت ایران بر بحرین در اغلب موارد با اعمال زور و امور نظامی همراه بود. به نظر می‌رسد دور بودن بحرین از تسلط حکومت مرکزی ایران، برغم اینکه همواره مالیات و خراج خود را به حکام جنوب ایران پرداخت می‌کردند و از همه مهم‌تر ترکیب نژادی این منطقه از مواردی است که ادعای ایران را در این باره با دشواری همراه می‌کرد. ورود استعمار انگلیس به مناطق جنوبی ایران و خلیج‌فارس به دوره صفویه و رقابت این کشور با هم‌تایان استعمارگر اروپایی چون پرتغال، اسپانیا، هلند و فرانسه بازمی‌گردد اما دخالت استعمار انگلیس در بحرین به بهانه از بین بردن زندان دریایی و مبارزه با تجارت برده شروع شد و با قاچاق اسلحه برای عشایر ایران و افغانستان و نیروهای واقع در عمان و همچنین حفاظت از منافع انگلیس در خلیج‌فارس و هندوستان ادامه یافت. پس از عقد معاهده سیاسی حاکم عرب بحرین با انگلیس، فصل تازه‌ای در روابط انگلیس و بحرین آغاز شد که تحت‌الحماگیی بحرین را در پی داشت. با کشف ذخایر نفتی در بحرین و کسب منافع حاصل از آن، حضور و نفوذ انگلیس در بحرین شدت بیشتری را به خود گرفت و با دخالت‌های گاه و بیگاه خود زمینه‌های جدایی این بخش از کشور را فراهم کرد. ایران نیز به دلیل ضعف نظامی، اقتصادی و فقدان دیپلماسی سیاسی قدرتمند، توانست حاکمیت خود بر بحرین را حفظ کند. در نهایت نماینده ایران چاره‌ای جز این ندید که با ژانستی دیپلماتیک و وطن‌دوستی در جلسه شورای امنیت با اظهار این نکته که دولت متبوعش آرزومند سعادت مردم بحرین است و همچنین باید حقوق انسانی و اساسی مردم ایرانی‌الاصل بحرین محترم شمرده شود، استقلال بحرین را به رسمیت بشناسد. بدین ترتیب اعضای شورای امنیت سازمان ملل نیز در مورخ دوشنبه ۱۱ مه ۱۹۷۰ میلادی/ ۱۳۴۹/۲/۲۱ شمسی به اتفاق ا رأقطنامه‌ای را که منجر به استقلال بحرین می‌شد، تصویب کردند و بحرین برای همیشه از ایران جدا شد.

منبع: فصلنامه مطالعات تاریخی، شماره ۲۳

